

سبش مؤلفه‌های معرفت‌شناسی دوره‌تحد در ساحت علوم انسانی و آسیب‌شناسی آن

علی کربلانی پازوکی^۱
فاطمه نجفی پازوکی^۲

چکیده

علوم انسانی مدرن که امروزه در مراکز علمی جهان تدریس میشود، زمان شکلگیری آن به دوره تجدد دنیای غرب میرسد؛ دورانی که به جدایی علم و دین و عقل و ایمان معروف است. مبانی نظری این علوم انسانی بلحاظ هستی‌شناسی به ماده، بلحاظ انسان‌شناسی به اومانسیم، بلحاظ فرجام‌شناختی به علمانیت و بلحاظ معرفتی به حس، تجربه، تحقیق‌پذیری و عقل ابزاری محدود است. باید پرسید که پیشینه و زمینه‌های معرفتی شکلگیری علوم انسانی مدرن غرب چیست؟ و آسیبهای معرفتی، ارزشی و روانی و معنوی ناشی از آن کدام است؟ این تحقیق با روش توصیفی و تحلیلی با بررسی تاریخی مسئله معرفت در غرب درصدد بازشناسی عوامل معرفتی تأثیرگذار در شکلگیری علوم انسانی دوره تجدد و آسیبهای آن است. محدود کردن علم به سایتیسم، انسان به اومانسیم و عالم هستی به پدیده‌های طبیعی و راه کسب معرفت به حس، تجربه، دلیل‌گرایی و عقل‌گرایی حداکثری، تفکیک شناختی بین پدیدار و شیء فی‌نفسه و نادیده انگاشتن حس باطنی

۱۲۷

۱. دانشیار گروه معارف دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده مسئول): karbalaei 1383@yahoo.com
۲. دانشپژوه سطح چهار حوزه علمیه قم؛ yazhra822@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۹۶/۶/۲۶ تاریخ تأیید: ۹۶/۱۲/۲۰



و معرفتهای فطری، عقل شهودی و وحی از جمله عوامل مهمی هستند که در شکلگیری علوم انسانی نوین غرب مؤثرند و سبب پیدایش بحرانهای معرفتی، ارزشی و روانی، فقر معنویت، رشد هیچ‌انگاری و ... در دنیای امروز گردیده است.

کلیدواژه‌ها: معرفت، غرب، علوم انسانی، تجدد، معنویت، ارزش، فطرت

* * *

مقدمه

علوم انسانی، روح دانشهای بشری و جهت‌دهنده حرکت جوامع بسوی تکامل است. نظریه‌های مطرح در حوزه علوم انسانی نیز از مبانی معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و فرجام‌شناسی حاکم بر آن سرچشمه میگیرد. بدین جهت علوم انسانی از جایگاه ویژه‌ی در بین علوم برخوردار است. تا مدتها پیش لفظ «دانشگاه»^۱ بر مراکزی اطلاق میگشت که در آنها علوم انسانی تدریس میشد. درحالی‌که در مورد سایر مراکز علمی از لفظ «پلی‌تکنیک»^۲ استفاده میکردند. اگرچه علم واقعی و روحیه علمی درصدد یافتن حقیقت در حوزه علوم طبیعی، علوم انسانی، علوم نقلی و الهیات با موضوعات و روشها و هدفهای متفاوت است، اما در دوره تجدد غرب، معنای علم از دانش و معرفت در معنای عام آن تغییر یافت و بر علوم طبیعی و انسانی که از روشهای حسی و تجربی بهره میجست، اطلاق گردید. اگرچه این مصادره خودخواهانه بود، اما این واقعیتی است که بعد از «نوزایش علمی»^۳ و از قرن هفدهم و در عصر روشنفکری در دنیای غرب اتفاق افتاد. بنابر این تفسیر نه تنها نوع نگرش به علم تغییر کرد بلکه روش تجربی و حسی، دلیل‌گرایی و ابطال‌پذیری بعنوان تنها روش مطلوب در حوزه علوم انسانی نیز بکار گرفته شد. افزون بر این نگاه به انسان، نیازها، آرمانها، فرجام و مسائل او نیز تحت نگرشهای اومانستی به انسان و مسائل زندگی او کاملاً شکل مادی و تجربی به خود گرفت و در نتیجه معنویت و ارزشهای اخلاقی نیز تضعیف شد. رویکرد غالب در مبانی فلسفی علوم انسانی مادیرای غرب، برمبنای اصل قرار دادن

۱۲۸

1. university
2. Polytechnic
3. Renaissance

